

فصلنامه علمی- تخصصی معارف علوم اسلامی و علوم انسانی

سال سوم- پاییز ۱۴۰۲- شماره چهاردهم-ص ۱۵۸-۱۷۸

## ماهیت شناسی وحی در قرآن با رویکرد پاسخ به شبهات

علی شاهبوندی<sup>۱</sup>

چکیده

وحی در لغت به معانی مختلفی آمده است؛ از جمله آن ها می توان به شیوه و روشی برای القای علم و غیر آن دانست. چرا که در بعض موارد، از سنخ تصمیم و اراده است. از شاخصه های اصلی وحی سرعت، مخفی بودن و مرموز بودن است. البته باید توجه داشت مرموز بودن سوای از مبهم بودن است و حتی با اجمال هم تفاوت های اساسی دارد. تعلق وحی به مصادیقش از سنخ مشترک معنویست و معنای جامع آن البته با حفظ شدت و ضعف مراتب در همه اقسام وجود دارد. حقیقت وحی از سنخ علم است و علم هم طبق مبانی حکمت متعالیه از اقسام وجود است. پس از تعریف حدی و رسمی منزه بوده و حتی تحت معقولات دهگانه ماهوی قرار نخواهد گرفت. وحی دارای مراتب و اقسامی است که در این میان وحی ارسالی مهم ترین سنخ آن است. علت واسطه گری فرشته و یا حجاب در وحی ارسالی به دلیل توجه به اصل کلی توجه به اسباب، رشد سایر موجودات و همچنین دقت در مقام عنصری پیامبر است و هیچ منافاتی با صادره اول بودن نبی مکرم اسلام (ص) ندارد. شبهات پیرامون وحی هم با دقت در اصل معنای آن و شروط آن قابل حل است.

کلیدواژه : وحی، نزول قرآن، شبهات وحی.

۱ . سطح سه (کارشناسی ارشد)، رشته فقه و اصول، اشتغال به تحصیل دروس خارج فقه و اصول، پژوهشگر و فعال فرهنگی، نویسنده مسؤل،

## مقدمه

چراغ روح افزای وحی در کویر مملو از ابهام بشر، زمینه فهم مترقی و ارتباط موجود دانی با عالی را فراهم می نماید. و طبق حکمت الهی و ضرورت بعثت انبیا آن چنان ارزش پیدا نموده که تمامی قرآن، که سند جامع اسلام است، ادعای وحی بودن دارد. از همین رو، وحی به عنوان یک عنصر حیاتی در زندگی مسلمانان مطرح می شود؛ چرا که کتاب قرآن منبع خطوط کلی برنامه های اسلامی است. و از طرفی هم این مسئله چالش برانگیز وسیله ای شده تا توسط منکران وحی و نبوت شبهات مختلفی حول آن مطرح شود که برنامه های وحیانی اسلام را خدشه دار می کند و حتی به ساحت نبوت آسیب می رساند؛ چرا که از شروط اصلی نبوت، همین وحی ارسالی است. لذا بر هر فرد اهل تأمل لازم است این مسئله وحی را از چند جهت بررسی کند:

اولاً از حیث کلامی و اعتقادی کنکاش نماید؛

و ثانیاً نظر خود کتاب الله را در باره وحی و ماهیت آن بداند و مراتب و اقسام آن را دریابد؛ چرا که اثبات شده این کتاب معجزه است و از طرفی در آیات متعدد به این عنصر مرموز اشاره شده است. بنابر این، شایسته است در تبیین جزئیات و فهم دقیق آن به کتاب قرآن رجوع نماییم.

در هر امری آنچه مقدم است، (مطلبُ ما = چیستی) می باشد؛ چرا که باید ابتدا پاسخ پرسش نخستین که عبارت است از چیستی شیء روشن شود. و ثانیاً نوبت (مطلبُ هل = چرایی) می رسد که عبارتست از تحقق آن شیء. بعد از این مرتبه هم نوبت به خواص و ویژگی ها و ساختار آن مسأله می باشد. بنابر این اصلی ترین سؤال در باره عنوان وحی، ماهیت، تحقق و خصوصیات آن است. و البته سؤالات فرعی در وادی این پدیده بسیار زیاد است؛ مثل نحوه ی تعلق این پدیده به مصادیق خود و یا فهم مصادیق آن وغیره.

این ها مسائلی بود که ما را بر این داشت در باره وحی به تأمل پردازیم تا علاوه بر مستحکم تر نمودن مبانی اعتقادی خود، به حد وسع در وادی معرفت زایی و تفقه در دین قدم گزاریم. چنانچه مستحضرید از مصادیق بارز تفقه در دین، کنکاشت در محور عقاید و به تعبیر اهل نظر پیرامون فقه اکبر است؛ چرا که اگر مبانی ما در اعتقادات، استدلالی و مبرهن نباشد، اصلاً نوبت به فقه با آن معنای معهود نخواهد رسید. از همین رو، مطالب ذیل بررسی خواهد شد: فهم لغوی و اصطلاحی و روشن سازی برخی از مفاهیم، اقسام و انواع وحی و مراتب آن در قرآن و مراتب وحی ارسالی، آثار وحی و در انتها هم بررسی شبهاتی پیرامون وحی.

## ۱- مفاهیم

### ۱-۱. وحی در لغت و اصطلاح

وحی در لغت به معانی مختلفی آمده است. راغب اصفهانی می نویسد: «اصل الوحی الإشارة السریعة»<sup>۱</sup> و همچنین ابن منظور در لسان العرب در ذیل واژه‌ی «وحی یحی» می‌فرماید: «وحی إلیه و أوحی کلمة بکلام یشفیه من غیره»<sup>۲</sup>. با توجه به اینکه برای وحی معانی ای از قبیل: رساله، پیام، کتابت، سخن پوشیده،<sup>۳</sup> ذکر کرده اند، اما می توان در جمع اقوال اهل لغت با حذف زوائد و نکات خالی از تأمل، باید عرض کرد که وحی نوعی قاعده و شیوه است برای رساندن علم و غیر آن که دارای ویژگی هایی می باشد که از بارز ترین آنها اشاره ی سریع و رمز وار بودن آن است. البته زمانی این شیوه ی ارتباطی در قالب ترکیب الفاظ و گاهی هم به صورت القاء روحانی است.<sup>۴</sup>

با توجه به معانی لغوی وحی متوجه خواهیم شد که وحی صرفاً در حیطه ی ارتباط خاص ذات حق با پیامبر نیست، بلکه مراتب و اقسام دیگری هم دارد. البته معنای اتم و کامل آن همان وحی ارسالی است؛ یعنی عالی ترین نوع ارتباط بشری با ذات حق از طریق وحی و البته همین وحی مختص نبی دارای شئون و مراتبی است. قبل از بحث در باره ی وحی ارسالی به بررسی انواع وحی در قرآن خواهیم پرداخت و قبل از ورود به بحث شایسته است به نکاتی توجه کنیم.

### ۲-۱. حقیقت وحی

اگر وحی از سنخ علم است و علم هم امری وجودی است و وجود علم هم از آن جهت که وجود است، منزله از ماهیت است، هر چند می تواند همراه ماهیت باشد در مراحل دانی؛ اما در هر صورت آن ماهیت اصطلاحی، در اموری فرض می شود که ماده و صورت حقیقی داشته باشد؛ و حال آن که در امور مجرد، مانند علم، صحبت از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز و به تعبیری صنع ماهیت جعلی است. و همان گونه که حد و رسم برای امور ماهوی است، حقیقت وحی عاری از تعریف خواهد بود. «با این اوصاف وحی منزله از آن

۱ راغب، مفردات الفاظ قرآن، ص ۵۱۵.

۲ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۸۰.

۳ احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۹۶.

۴ جوادی آملی، وحی و نبوت در قرآن، ص ۵۳ (با اندکی تلخیص).

است که تحت مقولات معروف ماهوی قرار گیرد»<sup>۱</sup>.

از همین رو، شئون وجود در وحی هم تسری می یابد که عبارت است از مُشکک بودن و مرکب بودن از وجود و ماهیت (در خارج).

### ۳-۱. وحی عام

با توجه به اینکه وحی شأنی از هستی است و به معنای نوعی خاص از ادراک و علم می باشد، پس همه ی موجودات به اندازه ی سعه ی وجودی شان می توانند بهره ای از این علم داشته باشند که قطعاً با شدت سعه ی وجودی این ادراک قوی تر و دقیق تر خواهد بود.

### ۴-۱. تفاوت وحی با اجمال و ابهام

در تعریف لغوی وحی بیان شد از شاخصه های این ادراک «سرعت و رمزگونه بودن و خفاء» است. پس تعلیم علنی و عدم در نظر گرفتن سعه ی وجودی و تعلیم و کند بودن این نوع ادراک منافی حقیقت آن است و از طرفی بین رمز و ابهام و اجمال تفاوت بسیاری است؛ زیرا مرموز به معنای مبهم و مجمل نیست. در اجمال و ابهام نقص نهفته است، ولی سخن مرموز اشاره به مفاهیم دیگر دارد و در آن معانی چندگانه اشراپ شده است که قفل و کلید فهم آن به دست شخصی است که بدان وحی می شود و اما در باره ی اجمال می توان افزود که ترکیب از علم و جهل است و ساحت وحی منزله از جهل و فقدان علم می باشد.

### ۵-۱. نحوه تعلق وحی به مصادیق آن

با توجه به تفاوت بسیار زیادی که بین مراتب وحی و مصادیق آن موجود است، این احتمال را فراهم می کند که این شیوه تعلق بسان مشترک لفظی می باشد؛ یعنی لفظ واحد و معنا مختلف است، ولی با توجه به این که وحی از سنخ وجود است و احکام وجود هم در آن جریان دارد، شایسته این که نحوه ی تعلق این مفهوم به مصادیقش بسان مشترک لفظی نباشد، بلکه مشترک معنوی باشد و نحوه ی تعلقش هم به مصادیقش با حفظ وحدت منای جامع در مصادیق جریان داشته باشد و برهان این مسئله هم می توان بعضی از برهان های اشتراک معنوی وجود بهره برد که ما برای دوری از تطویل به یک مورد آن اشاره می کنیم.

ما وحی را تقسیم می کنیم (با فرض صحت تقسیم) به اقسام مختلف مثل تقسیم وحی به وحی ارسالی و یا وحی غریزی. از شروط اصلی تقسیم این است که مقسم در تمامی تقسیم ها وجود داشته باشد، و اگر معنای جامع وحی در هر یک از تقسیم ها وجود نداشته باشد، این تقسیم بندی خطا خواهد بود. مؤید این برداشت، کلام لغویین و تأمل در آیات شریف است که در همه ی مصادیق استعمالی

وجه مشترکی نهفته است؛ گرچه در بعض موارد فهم این وجه مشترک، نیاز به تأمل داشته باشد. در این باره علامه جوادی آملی می فرماید: به هر تقدیر معنای وحی، واحد و مُشکک است.<sup>۱</sup>

## ۲- اقسام وحی در قرآن

وحی در قرآن دارای اقسام مختلفی است که قرآن به عنوان معجزه جاوید اسلام و همچنین پیراستگی از خطا و اشتباه منبع خوبی برای شناخت این مسئله است.

### ۱-۲. القاءات شیطانی

الف) «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ؛<sup>۲</sup>

این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس [برای اغفال مردم] به طور سری [و در گوشی] به یکدیگر می گفتند و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند [و اجبارا می توانست جلو آنها را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد] بنابراین آنها و تهمت‌هایشان را به حال خود واگذار.»

ب) «وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِن أَعْطَمْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ<sup>۳</sup>

و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید و این کار گناه است و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه إلقاء می کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود.»

البته باید توجه داشت که ساحت مقدس انبیا منزله از القاءات شیطانی است؛ چرا که در محل خود، عصمت انبیا (علیهم السلام) به نحو کلی اثبات شده است و به این نکته اشاره رفته است که امکان سهو و نسیان در امور تشریحی در باره ایشان، نقض غرض بعثت بوده؛ فضلا از القاءات شیطانی.

نکته دیگر این که وحی شیطان به افراد و تسلط بر ایشان عواقب و خیمی خواهد داشت؛ چرا که انسان را در دنیا مسلوب الحیثیه می نماید و زمینه ی گمراهی افراد را فراهم می کند و در آخرت هم شخص از زیان کاران خواهد بود.

۱ جوادی آملی، وحی در قرآن، ص ۵۶

۲ انعام، آیه ۱۱۲

۳ انعام، ۱۲۱

قرآن شریف در این باره می فرماید:

ج. «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مَن حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup>

ای فرزندان آدم شیطان شما را نفریید آنچنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تشنان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید [اما بدانید] ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند».

در این آیه خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند؛ زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر مادر آنها نشان داده است و همان طور که با وسوسه های خود لباس بهشتی را از تن آنها بدر آورد، ممکن است لباس پرهیز کاری را از اندام فرزندانشان نیز بیرون کند.<sup>۲</sup>

القائات شیطانی در واقع همان القای شبهات وحی گونه است. یعنی مخفی بودن و مرموز بودن از شاخصه های آن است، البته فرق بسیاری بین وحی الهی که سراسر حق است و مایه هدایت دارد؛ چرا که ماهیت القائات شیطانی سراسر گمراهی و ضلالت است.<sup>۳</sup> می توان ادعا کرد بسیاری از فجایع جامعه بشری و همچنین بسیاری از ادیان خودساخته ریشه در همین وساوس شیطانی دارد و شبهه اندازی و شک گرایی در وادی عقل نظری و تسلط وهم خیال و تردید، و علاقه به هوای نفس توسط همین الهام های شیطانی باشد؛ چرا یقین و برهان و همچنین عزم و اراده عاری از هوس منافی وسوسه های شیطانی و دعوت بشر است.

۲-۲. وحی به آسمانها و زمین

الف. «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»<sup>۴</sup>

سپس خداوند متعال اراده آفرینش آسمان فرمود در حالی که آسمان به صورت دود بود، پس به آسمان و زمین گفت به وجود آئید و شکل بگیرید، خواه از روی اطاعت و خواه از روی اکراه آنها گفتند ما از روی طاعت می آئیم».

ب. «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»<sup>۵</sup>

۱ اعراف، آیه ۲۷

۲ مکارم شیرازی، گزیده تفسیر نمونه، ص ۳۵

۳ جوادی آملی، تفسیر تسنیم ج ۳، ص ۴۰۲

۴ فصلت، آیه ۱۱

۵ فصلت، آیه ۱۲

پس خداوند متعال در این هنگام آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید و آنچه را می‌خواست در هر آسمانی مقدر فرمود و آسمان پائین را با چراغ‌های (ستارگان) زینت بخشیدیم (و با شهاب‌ها) از استراق سمع شیاطین حفظ کردیم این است تقدیر خداوند عزیز و دانا».

بنابرفرهنگ قرآن، همه موجودات دارای فهم شعورند و همه به اندازه سعه ی وجودی خود تسبیح گوی ذات حق هستند. لذا به حد خود می‌توانند مخاطب وحی باشند و از آن بهره ببرند؛ چه در مقام جزم؛ و چه در مقام عزم. برای این مطلب می‌توان از برهان‌های فلسفی استفاده نمود؛ چنان که حکیم صدر المتألهین، با توجه به آیات و روایات، به این نکته دست یافتند که:

«ان الوجود فی کل شیء، عین العلم و القدره و سائر الکمالات الکمالیه للموجود بما هو موجود. لکن فی کل موجود بحسبه»<sup>۱</sup>.

۲-۳. وحی به زنبور عسل

الف. «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»<sup>۲</sup>

و هم از میوه‌های درخت خرما و انگور که از آن نوشابه‌های شیرین و رزق حلال نیکو بدست آرید در این کار نیز آیت قدرت حق برای خردمندان پدیدار است».

ب. «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»<sup>۳</sup>

و خدا به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقف‌های رفیع منزل گیرید. این سنخ از وحی قطعاً در حوزه تحریک و عزم است».

بنابر این برخی از اهل فن آن را تحت وحی و هدایت غریزی نام می‌برند؛ گرچه آن تقسیم هم شایسته است.<sup>۴</sup> لکن از باب تفکیک و مشخص شدن بهتر، ما آن را جداگانه ذکر نمودیم.

۲-۴. وحی یا سروش غیبی

الف. «أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِلَيْكُمْ فَاتَّبِعُونِي»<sup>۵</sup>

۱ صدر المتألهین، شواهد الربوبیه مشهد اول شاهد چهارم

۲ نحل، آیه ۶۷

۳ نحل، آیه ۶۸

۴ مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۶۴

۵ شعرا، آیه ۵۲

و ما به موسی وحی فرستادیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچ ده و آنها شما را تعقیب خواهند کرد».

ب. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»<sup>۱</sup> و ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را به دریا (ی نیل) بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از رسولان خود قرار می دهیم».

ج. «وَقَطَعْنَا لَهُمْ آيَاتِنَا عَشْرَةَ آسَابِطًا أَمْمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»<sup>۲</sup>

آنها را به دوازده گروه که هریک شاخه‌ای [از دودمان اسرائیل] بودند تقسیم کردیم و هنگامی که موسی تقاضای آب [برای قوم تشنه کاش در بیابان] کرد به او وحی فرستادیم که عصای خود را بر سنگ بزن ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون ریخت آنچنان که هر گروه چشمه خود را می شناختند و ابر را بر سر آنها سایبان ساختیم و بر آنها [من] و [سلوی] فرستادیم [و به آنان گفتیم] از روزیهای پاکیزه که به شما داده‌ایم بخورید [و سپاس خدا را بجا آورید ولی آنها نافرمانی و ستم کردند] اما به ما ستم نکردند لکن به خودشان ستم نمودند».

با توجه به این که وحی گاهی در حوزه جزم و گاهی در حوزه عزم است، با این اوصاف مخاطب وحی گرچه قلب است و از سنخ علوم عادی نیست، ولی اگر بخواهیم مدرک عقلانی وحی را بررسی نماییم، می توانیم آن وحی که مختص حیظه جزم و علم است را به عقل نظری و آن وحی که مرتبط به عزم و تصمیم است را به عقل عملی مرتبط کنیم.

این سنخ از وحی «الهام» نام دارد و بسیاری از پیشرفت های علمی و عملی بشر را در همین حیظه است. البته اگر همین الهام در حیظه نظر باشد، قطعاً مدرک آن، عقل نظریست. دلیلی هم بر محدود کردن الهام بر حیظه عزم نیست؛ چنانچه در منطق در مبادی برهان به این سنخ فی الجمله اشاره شده است. الهام الهی که در وادی عزم و عمل است، در محدوده ی روایت شریف «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اَكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»<sup>۳</sup> است. این سنخ از وحی هم خاص انبیا هم نیست؛ بلکه به عنوان سروش غیبی به همه ی افراد به وسع خود توان درک این راهنمایی غیبی را دارند.<sup>۴</sup>

۱ قصص، آیه ۷

۲ اعراف، ۱۶۰

۳ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، صفحه ۱۱۶

۴ مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۶۹



در کلام اهل نظر اشاره شده است: مرحوم صدر المتألهین وحی و الهام را از علوم معارفی می داند که به طور ناخواسته وارد قلب می شود؛ با این تفاوت که وحی را از علوم و معارفی است که دریافت کننده از سبب و علتی که عطا کننده ی این معارف ذات حق است آگاه می شود و ملتفت است و او را مشاهده می کند. (مراد مشاهده معنوی است)، ولی در الهام این آگاهی نیست.<sup>۱</sup>

در توضیح این فراز باید عرض نمود با توجه به این که این قسم عام تر از وحی ارسالی است و معمولاً در حالت های سخت بر انسان، موحد، کافر، نبی و غیر آن حادث می شود و عدم فهم قطعاً برای غیر موحدان و یا برای اوساط از موحدان است، به خاطر آن که متوجه منبع آن نیستند و غافلند که البته به نظر می رسد یکی از حکمت های این سنخ از وحی التفاضل به منبع لایزال الهی است. البته شأن موحدان که همه خیرات را از جانب ذات حق می دانند و یا انبیا (علیهم السلام) از عدم فهم منبع آن اجل باشد می توان فرق اصلی این قسم را در مرتبه آن دانست که نسبت به دیگر اقسام وحی عالی و نسبت به نهی خاص پیامبر دون باشد.

استاد محمد هادی معرفت در این باره می نویسد:

«گاه انسان پیامی را دریافت می دارد که منشأ آن را نمی داند، بویژه در حالت اضطراب که گمان می برد راه به جایی ندارد؛ ناگهان درخششی در دل او پدید می آید و راه را بر او روشن می سازد که این همان الهام است و منشأ این سروش هم عنایت الهی می باشد».<sup>۲</sup>

۵-۲. اشاره پنهانی

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا؛

پس از عبادتگاهش خارج شد و به آنان اشاره کرد که صبح شام خدا را تسبیح کنند».

کلمه وحی معانی متعددی دارد که یکی از آن ها اشاره است. در این آیه شریفه هم بدان اشاره شده است و البته در اشاره هم نوعی رمز و سرعت انتقال معنا موجود است. با توجه به معنای کلی این واژه چنین برداشتی بیراهه نیست.

۶-۲. وحی ارسالی

الف. «كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛

این چنین وحی کرد به سوی تو و به سوی کسانی قبل از تو که خداوند نفوذ ناپذیر و دارای حکمت است».

۱ صدر المتألهین، شواهد الربوبیه ذیل مطلب وحی

۲ معرفت، علوم قرآن، ص ۱۶

ب. «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛

و هیچ بشری نیست که خدا با او سخن بگوید الا این که بصورت وحی یا از سوی حجابی باشد و یا از طریق فرشته ای باشد که به اذن او هر چه بخواهد وحی کند آری اوست بلند مرتبه و دارای حکمت».

یکی دیگر از معانی وحی در واقع عالی ترین درجه ان وحی به انبیا است که ارتباط خاص و مرموز نبی با ذات حق می باشد و به عقیده بسیاری از اهل نظر شایع ترین کاربرد وحی هم همین است، این واژه در قرآن راجع به انبیا (علیهم السلام) قریب به ۷۰ بار به کار رفته است. در فضاهای کلامی و علمی تعین معنای وحی به همین معناست. همین سنخ از وحی است که سعادت انسان در گرو آن است و منشأ آن حکمت ذات حق و هدف از آن کمال انسانیت است. بله شاخصه پیامبر (ص) هم وحی تشریحی است؛ گرچه همین سنخ از وحی به دو قسم انبایی و تشریحی تقسیم می شود و اهل البیت (ع) گرچه از وحی تشریحی بی بهره بودند، اما وحی انبایی و درجات عالی آن و تلقی قرآن را (مِنْ لَدُنْ عَلِيٍّ حَكِيمٍ) را داشته اند که بحث از آن از رسالت این نوشتار خارج است. علامه طباطبایی در باره اختصاص وحی به وحی نبوی می فرمایند:

«ادب دینی در اسلام اقتضا می کند که ما این تعبیر را در غیر انبیا بکار نبریم. از خصوصیات این سنخ از وحی می توان اشاره به روایتی از امام حسن عسکری (ع) نمود:

«إِنَّ اللَّهَ وَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ أَحْضَرَ الْقُلُوبِ وَأَوْعَاهُ فَأَخْتَارَهُ لِنُبُوتِهِ؛<sup>۱</sup>

خداوند، قلب و روان پیامبر را بهترین و پذیراترین قلبها یافت و آن گاه او را برای نبوت برگزید».

این حدیث اشاره به این واقعیت دارد اولاً محل دریافت وحی قلب است؛ یعنی انسان با روح خود آن را تلقی می کند و وحی از سنخ امور مادی نیست و اگر در زمانی در قالب الفاظ بر پیامبر (ص) نازل شد، تنزل یافته آن حقیقت قرآن است که فرمود:

«وَإِنَّكَ لَتُلَقِّي الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ؛<sup>۲</sup>

به یقین که تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می کنی».

و آن الفاظ و کلمات هم در وادی نازله یعنی عربی مبین است. و از طرفی دیگر، از شاخصه این وحی آن است که صاحب آن باید از کمال روحی بالایی برخوردار باشد و توان ارتباط با موجود لایتنهایی را داشته باشد.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۵-۲۰۶، حدیث ۳۶.

۲. سوره نمل، آیه ۶.

در شرح این حدیث می توان سخنی از صدرای شیرازی بهره برد:

«پیش از آن که ظاهر پیامبر به نبوت آراسته شود، باطن او حقیقت وحی را دریافت می کند؛ یعنی پیامبر اول باید باطن خود را به کمال انسانی آراسته گرداند، سپس این آراستگی از باطن به ظاهر نمود پیدا کند. در واقع پیامبر ابتدا از خلق به حق می رود و بعد از وصول حق، سفری از جانب حق همراه حق به سمت خلق را آغاز می کند. از این رو، حقیقت وحی چیزی نیست جز آگاهی قلب بر اثر توجه و عنایت ذات حق. در واقع وقتی پیامبر به چنین مقامی رسید و جهاد اوسط که جهاد عقل نفس است را پشت سر گذاشت و در وادی جهاد اکبر که جهاد قلب و عقل است و پیروز گشت در این هنگام آن رحمت خاصه حق شامل او می شود و شایسته وحی می گردند».

۷-۲. رویاهای صادقه

«قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ<sup>۱</sup>»

پدر گفت: ای فرزندم! همانا در خواب (چنین) می بینم که تو را ذبح می کنم. پس بنگر که چه می بینی و نظرت چیست؟ فرزند گفت: ای پدر! آن چه را مأمور شده ای انجام ده که بزودی اگر خدا بخواهد مرا از صبر کنندگان خواهی یافت».

«إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ<sup>۲</sup>»

زمانی یوسف به پدرش گفت ای پدر قطعا یازده ستاره در خواب دیدم همراه شمس و قمر که بر من سجده می کنند».

در باره این که آیا این حالت در خواب رخ می دهد و یا در حالت شبه خواب، که عرفا از آن به عنوان حالت منامیه یاد می کنند، می باشد.<sup>۳</sup> و در داستان کربلا هم وقتی حضرت در مسیر بودند در حالات منامیه مراتبی از وحی انبایی<sup>۴</sup> به ایشان رسید. سؤال مطرح می شود که از این سنخ است یا خیر؟ نکته اساسی که این سنخ خواب در هر صورت با خواب های عادی فرق دارد و بنابر عصمت شخصی که بدان وحی صورت گرفته، صحت آن محل شبهه نخواهد بود<sup>۵</sup> و چه بسا این دو را مثبتین بدانیم و قائل به صدق هردو شویم. مسئله دیگر این که اگر غیر انبیا و اوصیا (علیهم السلام) مطلبی شبه واقع را در خواب ببینند و یقین کنند این مطلب حق است، اولاً در

۱ سوره صافات، آیه ۱۰۲

۲ سوره یوسف، آیه ۵۳۴

۳ جوادی آملی، وحی و نبوت، ص ۱۹۴

۴ جوادی آملی، شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، ص ۱۹۳

۵ مجلسی، مرآت العقول\_کتاب الحجج باب فرق بین نبی و رسول ح ۳

حجیت آن که شخصیه است، باید به اهل تأویل مراجعه نمایند. و اگر قصد تسری در امورات غیرشخصی دارند، باید با پشتوانه عقل و نقل آن را اثبات کنند. آن وقت است که صحت آن درجه از شهود مشخص می شود و می توان آن را جزء الهامات الهی دانست که از سنخ اتصال با عقل منفصل است.

## ۲-۸. وحی به فرشتگان

آخرین قسم وحی در قرآن وحی به فرشتگان می باشد که قرآن شریف در این باره می فرماید:

«إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا؛<sup>۱</sup>

(به یادآور) زمانی که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم، پس شما افراد با ایمان را تقویت کنید».

شایسته می دانیم اشاره ای کوتاه به نظریه علامه طباطبایی درباره موطن وحی داشته باشیم. ایشان در این باره می فرماید: این شعور مرموز از جهان ماورای عقل و باطن انسان و اندیشه و نبوغ است، گرچه ضمیر مخفی و شعور ناآگاه در جای خود درست است، ولی راه نبوت و وحی یک راه نبوغی و اکتسابی نیست، بلکه موهبتی است خدا دادی نه اکتسابی. بله چنانچه قبلاً اشاره شد وحی نبوی که عالی ترین درجه وحی است و با توجه به حکمت الهی و ضرورت هدایت مردم به انسان های شایسته القا می شود و قطعاً نه اکتسابی است و نه قابل دسترسی و خدشه است و در آن خطا و اشتباه هم رخ نخواهد داد؛ چرا که در تمام مراحل از آن به بهترین نحو محافظت می شود. اگر در (مقام دریافت بلاواسطه است، که در آن مقام احدی راه ندارد) و وجود پیامبر (ص) خود با وجود روحانی و با توجه به صادر اول بودن و تعیین اول بودن آن را تلقی می کند. و اگر در مراحل نازله ی دریافت است که در سوره مبارکه عبس می فرماید:

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ. كِرَامٍ بَرَرَةٍ؛<sup>۲</sup>

به دست سفیرانی بزرگوار و نیکوکار»؛

۱ سوره انفال ، آیه ۱۲

۲ . سوره عبس، آیات ۱۵-۱۶.

حاکمی از محافظت ویژه وحی توسط مدبران امر می کند. و وقتی به جان پیامبر (ع) هم می رسد، با توجه به عصمت تا به جان و سمع افراد برسد، مصون از تحریف و حتی نسیان است و حد وسط استدلال همان تقض غرض هدف وحی می باشد.<sup>۱</sup>

### ۳- مراتب وحی ارسالی

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٍ؛<sup>۲</sup>

و هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر از طریق وحی (که بر قلب او نازل می شود) یا از پس پرده و حجاب یا آنکه فرستاده ای (به نام فرشته) فرستد، پس به اذن او هر چه بخواهد وحی کند. همانا او والا مرتبه و با حکمت است.»

قرآن شریف در باره مراتب این وحی می فرماید: وحی سه قسم است: وحی بدون واسطه، وحی از ورای (پشت) حجاب و وحی از طریق فرشته. حضرت امیر (ع) در باره اقسام وحی می فرماید:

«وَفِيهِ حَدِيثٌ طَوِيلٌ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِيهِ وَقَدْ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَمَّا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْآيَاتِ: فَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» مَا يَنْبَغِي لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا، وَ لَيْسَ بِكَائِنٍ إِلَّا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلُواً كَبِيراً قَدْ كَانَ الرَّسُولُ يُوحِي إِلَيْهِ مِنْ رُسُلِ السَّمَاءِ فَتَبْلُغُ رُسُلَ السَّمَاءِ رُسُلَ الْأَرْضِ وَقَدْ كَانَ الْكَلَامُ بَيْنَ رُسُلِ الْأَرْضِ وَبَيْنَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُرْسِلَ الْكَلَامَ مَعَ رُسُلِ أَهْلِ السَّمَاءِ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا جَبْرَائِيلُ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ؟ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ: إِنَّ رَبِّي لَا يَرَى فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ أَيْنَ تَأْخُذُ الْوَحْيَ فَقَالَ: آخِذُهُ مِنْ إِسْرَافِيلَ فَقَالَ: وَمِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ إِسْرَافِيلُ؟ قَالَ يَأْخُذُهُ مِنْ مَلِكٍ فَوْقَهُ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ يَأْخُذُهُ ذَلِكَ الْمَلِكُ؟ قَالَ يَقْذِفُ فِي قَلْبِهِ قَدْفًا فَهَذَا وَحْيٌ وَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَامُ اللَّهِ لَيْسَ بِنَحْوٍ وَاحِدٍ، مِنْهُ مَا كَلَّمَ اللَّهُ بِهِ الرَّسُولَ وَمِنْهُ مَا قَذَفَهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَمِنْهُ رُؤْيَا يَرَاهَا الرَّسُولُ وَمِنْهُ وَحْيٌ وَتَنْزِيلٌ يَتَلَى وَيُقْرَأُ فَهُوَ كَلَامُ اللَّهِ فَكَتَفَ بِمَا وَصَفْتُ لَكَ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ فَإِنَّ مَعْنَى كَلَامِ اللَّهِ لَيْسَ بِنَحْوٍ وَاحِدٍ فَإِنَّ مِنْهُ مَا تَبْلُغُ بِهِ رُسُلُ السَّمَاءِ رُسُلَ الْأَرْضِ؛<sup>۳</sup>

مردی به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمد و عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) من در کتاب منزل خدا شک کرده ام» .... امام علی (علیه السلام) به او فرمود: «اما کلام خدای متعال: و مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذُنِهِ مَا يَشَاءُ و این کلام خدای متعال: و خداوند با موسی سخن گفت (نساء/۶۴) و این کلام خدای

۱. محمدحسین طباطبائی، وحی یا شعور مرموز، ص ۱۰۴.

۲. سوره شوری، آیه ۵۱.»

۳. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ذیل تفسیر آیه

متعال: و پروردگارش آن‌ها را ندا داد. (اعراف/۲۲) و این کلام خدای متعال: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن. (بقره/۳۵). و این کلام: وَ مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ، یعنی برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او جز از طریق وحی و یا از پشت حجاب و پرده سخن بگوید یا اینکه فرستاده‌ای را بفرستد و به اجازه‌ی خداوند آنچه را که اراده فرموده است به او وحی نماید. آری! خداوند بلند مرتبه و بزرگ چنین فرموده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وحی را از فرستادگان آسمانی دریافت می‌کرد. بنابراین فرستادگان آسمانی به فرستاده‌های زمین وحی می‌کردند. او با فرستادگان زمین سخن می‌گفت نه با فرستادگان آسمانی. یک بار پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جبرئیل پرسید: «ای جبرئیل! آیا تو خدایت را دیده‌ای؟» جبرئیل گفت: «خدایم دیده نمی‌شود». پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد: «تو وحی را از کجا دریافت می‌کنی؟» او پاسخ داد: «از اسرافیل!» پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: «اسرافیل آن را از کجا دریافت می‌کند؟» جبرئیل گفت: «از فرشته‌ای در میان عالم ملکوت اعلی که جایگاهش از او برتر است». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مجدداً پرسید: «آن فرشته وحی را از چه کسی دریافت می‌کند؟» جبرئیل فرمود: «وحی به قلب او فرود می‌آید گویی چیزی به درون آن پرتاب شده است». این وحی است که همان کلام پروردگار است. کلام خداوند به یک شکل نیست. یک نوع از وحی، آن است که خداوند با آن با پیامبران سخن گفته و گاهی مستقیماً آن را به قلبشان القا کرده است. نوعی از آن به صورت رؤیایی است که پیامبران آن را می‌بینند. از جمله انواع دیگر آن، وحی و تنزیل است که خوانده و تلاوت می‌شود که همان کلام خداوند است. به آن چه از کلام خدا که برای توصیف کردم اکتفا کن. زیرا کلام خدا فقط یک نوع نیست، بلکه یکی از انواع آن، همان چیزی است که فرستادگان آسمان به فرستادگان زمین منتقل می‌کنند.»

وحی و کلام خداوند یک نوع نیست، بلکه برخی به صورت کلام و سخن است که خداوند با پیامبرش بدون واسطه تکلم می‌کند و پاره‌ای از آن در قلب پیامبر القا می‌شود و بعض نیز به صورت خواب است، و برخی هم وحی تنزیلی است که تلاوت و قرائت می‌شود و به شکل کلام الله در می‌آید.

و هم چنین علامه ی طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«نکته دیگری که در این آیه وجود دارد این است که این سه قسم را با کلمه «أو» عطف به یکدیگر کرده، و ظاهر این کلمه آن است که سه قسم مذکور با هم فرق دارند، و باید هم همین طور باشد، چون می‌بینیم دو قسم اخیر را مقید به قیدی کرده؛ یکی را مقید به حجاب و دیگری را به رسول. ولی اولی را به هیچ قیدی مقید ننموده و ظاهر این مقابله آن است که مراد از قسم اول سخن گفتن خفی باشد؛ سخن گفتنی که هیچ واسطه‌ای بین خدا و طرف مقابلش نباشد. و اما دو قسم دیگر به خاطر این که قیدی زائد در آن آمده که یا حجاب است و یا رسولی که به وی وحی می‌شود؛ سخن گفتنی است که با واسطه انجام می‌شود. چیزی که هست در یکی واسطه رسول است

که وحی را از مبدأ وحی گرفته به پیامبر می‌رساند، و در دیگری آن واسطه حجاب است، که خودش رساننده وحی نیست، ولی وحی از ما و رای آن صورت می‌گیرد. پس تا اینجا خلاصه کلام این شد که قسم سوم، یعنی «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ» عبارت است از وحی به توسط رسول- که همان فرشته وحی است- پیام خدا نخست به او داده می‌شود و او هر چه را خدای سبحان اذن داده باشد به پیامبر وحی می‌کند؛ هم چنان که قرآن کریم در این باره فرموده است: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ». و نیز فرموده: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ». و در عین حال وحی کننده خدای سبحان است، هم چنان که فرموده: «بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ»<sup>۱</sup>.

و البته نکته ای که هست در باره حالات پیامبر در آن هنگام که وحی بدون واسطه به ایشان نازل می‌شده، به صورت مدهوشی بوده که در برخی روایات آمده و در ادامه بدان اشاره می‌شود.

#### ۴- آثار وحی

برای این که انسان برنامه خود را به سوی کمال راهبری کند و به سمت آن حرکت نماید، یعنی بخواهند عدلی را که عقل کاشف آن است را بفهمند و عمل کنند و خود جاعل مکان برای اشیا نباشند، چرا که مکان اشیا را اشیا آفرین می‌داند نه عقل و یا نه تجربه و حوزه تجربه با توجه به همان قیاس خفی در وادی حس است و اما در باره فقه، اخلاق، حقوق، عقاید بعد از اثبات خطوط کلی به وسیله عقل باید مبنی باشد که اولاً مکان اشیا و حدود آن‌ها را بیان کند. ثانیاً احکام جزئیات را ابراز نماید و مسایلی که انسان با قیاسات عقلی و تجربه های حسی نمی‌تواند بفهمد، ولی در سعادت و شقاوت انسان مهم هستند را بیان نماید. و این ممکن نیست الا این که این احکام از طریق شرع یعنی ذات حق بیان شود و توسط وسائط معصوم بدون کم کاست به بشر برسد و اگر چنین نشد، قطعاً با حکمت الهی ناسازگار خواهد بود و رسیدن انسان به کمال امری ناممکن.

علاوه بر این مهم وحی که در اصل مبتکر عقلانیت است جامعه و حیانی، را هم عقلانی می‌رکند و رچون هم در وادی نظر شک زداست و در وادی عزم هم تردید عملی را می‌پیراید و جامعه را به سمت یقین و دوری از هوا و هوس و پیروی از میل سوق می‌دهد و مشکل اصلی عرب جاهلی و یانه، همه ی کسانی که در وادی نظر یا عمل نقصان دارند را بیان می‌فرماید. در این باره در قرآن می‌خوانیم:

۱ طباطبایی، محمدحسین، ذیل تفسیر آیه

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ؛<sup>۱</sup>

(مشرکان)، جز گمان و آنچه که دلخواهشان است، پیروی نمی‌کنند».

در این کریمه مشکل اساسی عرب جاهلیت که به نظر مشکل هر جامعه ی غیرالهی است را بیان نموده است، که نمونه های از آن را امروز می توان در غرب مشاهده نمود؛ یعنی اهل هوا و هوس هستند و حوزه فکریشان هم غالباً در حیطه ظن (تجربه) است. و البته قرآن شریف برای درمان این عمده برای حوزه علمی دستور به سلطان و برهان عقلی یا نقلی می دهد در کلیات. و همچنین برای دست پا دادن به جامعه و دوری از نفس محوری با تبتیر و تبشیر و ایتای معرفت و به اعتدال رساندن قوای نفسانی شروع به درمان نموده است که البته پرداختن به این مسئله محتاج به مجال دیگر است.

#### ۵- پاسخ به شبهات

منکران وحی باتوجه به این که آن را امری عجیب می پنداشتند و وحی به بشر برایشان استبعاد داشت، به نقد این مسئله پرداخته و ارتباط رسول مکرم اسلام (ص) و دیگر انبیا (ع) را انکار می کردند، البته نه دلیل عقلی بر این مدعا داشتند و نه دلیل نقلی و طبق استحسان خود براین امر قاطع شده بودند. در زمان ما هم این شبهات در وادی رسالت و نبوت مطرح هست و اگر ادعا کنیم قسم معظم شبهات در محور نبوت در باره وحی است، گزاف نگفته ایم.

یکی از شبهاتی که ذهن برخی از اهل تأمل را به خود درگیر نموده این که باتوجه به صادر اول بودن رسول معظم اسلام و اول ما خلق الله بودن به آن معنای دقیق عرفانی که او تعیین اول است و همه موجودات مادون او تحت سیطره او هستند و صوادری بعدی فیض وجودی خود را از وجود نوری او مستفیض می شوند، پس واسطه بودن جبرائیل و آموزش دان آن جناب بر پیامبر در عالم ناسوت به چه معنا است؟

در پاسخ به این سؤال باید به چند مطلب توجه نمود: وحی ای که جناب جبرائیل حامل آن است در مراحل نازل انزال است؛ چرا که القاء وحی به دو صورت عالی و دانی مطرح می گردد. و تلقی بدون واسطه آن همان مرحله عالی وحی است که توسط (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى؛<sup>۲</sup> وحی را خداوند قوی قدرت به او آموخت)، به پیامبر القا می شود و سخن در آن مقام (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ

۱ سوره نجم، آیه ۲۳

۲ سوره نجم، آیه ۵



أدنی؛<sup>۱</sup> سپس نزدیک شد پس نزدیک تر. تا جایی که فاصله اش به اندازه دو کمان یا کمتر شد)، است؛ چرا که اولاً شدید القوا بالاصاله خود ذات حق است. و علاوه بر آن اگر سوره نجم اشاره به مرحله عالیه معراج دارد در آن هنگام نوای (لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَقْتُ؛<sup>۲</sup> اگر از اینجا به بعد، من به اندازه یک بند انگشت نزدیکتر شوم، آتش می گیرم)، از ساحت امین وحی مطرح خواهد شد. از طرفی هم علی ابن ابراهیم قمی که از اقدمین مفسرین است در آیه فوق ضمایر را به ذات حق برگردانده است.

مؤید دیگر آیه نخست سوره اسراء است که مقدمه معراج است و با ضمیمه آیات اولیه سوره نجم (که این سوره به اتفاق مفسرین مرحله عالیه معراج است)، می فهمیم که همان که اسرا را تدبیر کرد، مرحله عالیه هم با اوست و جا برای دیگری نیست. با این اوصاف مشخص می گردد که قرآن با توجه به قرینه ی سیاق و تبادر ظهور در این نکته ندارد که جبرئیل در همه جا واسطه ی وحی است.

اگر مراد از وحی مرتبه ی (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ؛<sup>۳</sup> جبرئیل فرشته ی امین الاهی آن را فرو آورده است) است، بله جناب جبرئیل سمتی دارد و رسول است، ولی معلم نیست و به معنای دقیق عرفانی خود ایشان به واسطه پیامبر وحی را دریافت می کند و به پیامبر می رساند که اول در شأن صادر اول بودن آن جناب و دیگری در مرحله نازل و عنصری آن حضرت است. ثانیاً اگر جبرئیل به عنوان یک ملک و پیامبر هم به عنوان یک انسان عنصری مراد است، پس اقتضای عالم عنصر، وجود وسائط است. و این دو، دو موجود جدا هستند. پس در این مرحله نازل ایشان باز به عنوان رسول الاهی مطرح خواهد شد که در آیه سوره شوری گذشت.<sup>۴</sup> و طبق آیات شریفه قرآن در هیچ مجالی جناب جبرئیل به عنوان معلم جناب پیامبر مطرح نیست. البته اگر برخی از روایات مریب گری ایشان در طفولیت پیامبر را می رساند قطعاً ناظر به همین ساحت نازل و تجلی جسمانی رسول معظم اسلام است. برهان قضیه هم این است که اگر پیامبر صادر اول شد و تعیین اول گشت، بقیه تعیین ها و صوادر، بعد او هستند و تقدم متأخر بر متقدم مستلزم نقض است. ثالثاً اگر پیامبر به عنوان اول ما خلق الله مطرح شد، دیگر همه موجودات تحت سیطره او هستند و واسطه فیض شأن ذات نوری آن جناب است و واسطه گری جبرئیل معنایی ندارد. پس روشن شد اگر مراد از از تلقی وحی راجع به ساحت اول ما خلق الاهی باشد، دیگر همه ی تعیین ها

۱ سوره نجم، آیات ۸ و ۹.

۲ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۱۷۸؛ خمینی، چهل حدیث، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳ سوره شعراء، آیه ۱۹۳.

۴ سوره شوری، آیه ۵۱: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ؛ و هیچ بشری را نسزد که خداوند با او سخن گوید مگر از طریق وحی (که بر قلب او نازل می شود) یا از پس پرده و حجاب یا آنکه فرستاده ای (به نام فرشته) فرستد، پس به اذن او هر چه بخواهد وحی کند. همانا او والا مرتبه و با حکمت است».

مادون او هستند و اگر مراد راجب به مقام عنصری و ابلاغ عربی مبین باشد، بله آن وقت هم جبریل به عنوان رسول الاهی مطرح خواهد گشت. البته توجه به اصل کلی وسائط در عالم و ترقی سایر موجودات می تواند مورد توجه قرار گیرد.

#### ۴-۱. دو مرحله ای بودن تلقی قرآن

قرآن به صورت تجلی نازل شد؛ یعنی این قسمتی که از قرآن در دست ماست، تجلی و ظهور آن مرحله عالی قرآن است که لفظ نیست، مفهوم نیست، معنا نیست بلکه حقیقت قرآن است و قرآن شریف هم قرب پیامبر بدان مرتبه را بیان می کند که آیات ابتدایی سوره نجم علی الخصوص آیه: (ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ) سپس نزدیک شد پس نزدیک تر. تا جایی که فاصله اش به اندازه دو کمان یا کمتر شد)، می باشد و البته در همین باره در مجال دیگر می فرماید:

«وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ»<sup>۲</sup>

به یقین که تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می کنی».

که در این مقام هم صحبت از واسطه نیست.

مرحله دیگر نزول قرآن تجلی آن وحی عالی در مقام الفاظ است که به صورت عربی مبین نازل شد و در دست ماست که زمینه رشد و سعادت ما را فراهم می کند و طناب ممدود الهیست که ما را بدان حقیقت مرتبط می سازد:

«أَحَدُ طَرْفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ وَطَرَفُ الْآخِرِ بِيَدِكُمْ»<sup>۳</sup>

یک طرف آن به دست خداست و طرف دیگر آن هم به دست شماست».

#### ۴-۲. روایت زراره

«قال زراره قلت لابی عبد الله (ع) جعلت فداك جعلت فداك العشيّة التي كانت تُصيّبُ رسولَ الله (ص) إذا انزل عليه الوحي فقال (ع) ذاك إذا لم يكن بينه وبين الله أحد ذاك إذا تجلّى الله له قال ثم قال تلك النبوه يا زراره و اقبل بتخضع؛

۱. سوره نجم، آیات ۸ و ۹.

۲. سوره نمل، آیه ۶.

۳. دیلمی، غرر الاخبار، ص ۶۲

زراره می گوید: به حضرت صادق (ع) عرض کردم که فدای شما شوم غشیه و مدهوشی به رسول خدا می رسید، چون وحی بر ایشان نازل می شد چه بود؟ حضرت فرمود: آن در زمانی بود که ما بین او و ذات حق واسطه ای نبود و آن زمانب بود که خدا برایش متجلی و ظاهر میشد راوی می گوید بعد حضرت فرمود و ان پیغمبری است».

سؤالی که در این مجال مطرح می شود، این حالات برای جبرئیل مطرح نیست.

پاسخش با توجه به توضیحات قبل این است که درک ایشان در آن مقام نیست و اصلا درک مراحل عالی بدون واسطه برای آن جناب فرض ندارد.

شبهه دیگر این که وحی، نوعی معرفت خارج از تجربه های عادی است و تجربی هم نمی باشد و از طرفی بدون تلاش و اکتساب انسان حاصل می شود که این خلاف قوانین عالم است؟

پاسخ این که اولاً همه علوم و معارف در تحت تجربه های حسی نمی گنجد و حوزه تجربه صرفاً در همان وادی امور حسی است و عالم تجربی نمی تواند در باره گزاره های شهودی و یا حتی مجرد عقلی نظر دهد؛ چرا که حوزه علوم و سنخ معرفتی این ها کاملاً جداست و حسی نبودن امور مجرد دلیل بر نبودن مجردات نیست و اگر با برهان اثبات شد که انسان خالق حکیم دارد، و انسان هم موجودی کمال جوست، پس با این اوصاف وحی ای که پیامبر معصوم ادعای آن را دارد، قطعاً حق است، چرا که در صورت خلاف، نقض غرض خواهد بود.

از طرفی بشر با علوم محدود خود هم نمی تواند بر تمام رموز عالم فائق شود؛ البته قطعاً برای اثبات وحی می تواند با دلایل عقلی و یا با رشد معنوی به درک عقلی و شهودی آن دست یابد. از طرفی پیامبران از جهت اصلاح نفس در بالاترین حد کمالی قرار دارند. پس ناگزیر این موهبت مبتنی بر حکمت بی جهت به برخی از اشخاص تعلق نمی گیرد و علت، همان کمال روحی و فطرت پاک توحیدی آن بزرگواران است. البته لطف و رحمت خاص الهی هم شامل این بزرگواران شده است، ولی کاملاً به صورت اختیاری.

نتیجه

وحی به عنوان منبعی که از جانب ذات حق به پیامبر القا می شود و به وسیله آن راه رسیدن کمال و ترقی برای بشر به ارمغان آورده می شود که علاوه بر اعطای عقلانیت به جامعه جنبه یادآوری و تعلیم و تزکیه هم دارد. و از سنخ علوم عادی و قابل تعلیم و تعلم بشری هم نیست؛ چرا که موطن آن قلب پیامبر و شهود روحانی آن جناب می باشد که از طرق مختلف به پیامبر منتقل می شود. این

نوع معرفت هم می تواند در راستای تقویت عقل نظری و هم در حیطه اراده و تصمیم باشد. و از طرفی با توجه به این که معنای جامع آن همه مصادیقش را در برمی گیرد، می توان این نحوه تعلق مشترک معنوی دانست. دقیق ترین معنای وحی همان وحی نبویست و بالاترین مرحله همین مرتبه از وحی، وحی بلاواسطه است و اگر در باره واسطه گری حضرت جبرئیل در ابلاغ وحی به نبی مکرم اسلام شبهه شود، از چند طریق می توان پاسخ گفت که یکی از آن ها دقت در مقام عنصری پیامبر و دیگری توجه به وسایط و اصل رشد و تکامل دیگر موجودات است.

#### منابع و ماخذ

۱. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، ۱۳۷۵، بیروت: بی نام
۲. احمدبن فارس، ابوالحسن، معجم مقایس اللغة، ۱۳۶۲، قم: نشر حوزه علمیه قم
۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم، بی تا، نشر اسراء
۴. جوادی آملی، عبدالله، شکوفایی عقل در نهضت حسینی، بی تا، قم: نشر اسراء
۵. جوادی آملی، عبدالله، وحی و نبوت در قرآن، ۱۳۸۱، قم: نشر اسراء
۶. جوان آراسته، حسین، درسنامه علوم قرآن، ۱۳۸۷، قم: نشر دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
۷. حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ۱۴۱۵، قم نشر اسماعیلیان
۸. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، غرر الاخبار و درر الآثار، ۱۳۸۵، تهران: نشر دلیل ما
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات، بی تا، تهران: مکتبه مرتضویه لاحیا الآثار الجعفریه
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد، شواهد الربوبیه، ۱۳۴۶، مشهد: نشر دانشگاه مشهد.
۱۱. صدوق، محمدبن بابویه، توحید صدوق، ۱۳۹۴، اصفهان: نشر مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه
۱۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، بی تا، قم: نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه
۱۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۱۳۸۷، نجف: نشر مطبعة النجف الاشرف
۱۴. مجلسی، محمدباقر، مرآت العقول فی شرح اخبار آل رسول، بی تا، بی جا، کتابخانه مدرسه فقاها
۱۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعه لدرر الائمہ الاطهار، بی تا، تهران: نشر آخوندی
۱۶. مصباح یزدی، محمدباقر، معارف قرآن، بی تا، قم: نشر موسسه امام
۱۷. معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، ۱۳۷۸، قم: موسسه انتشاراتی التمهید

۱۸. مکارم شیرازی، ناصر، برگزیده تفسیر نمونه، ۱۳۸۶، تهران: نشر دارالکتب الاسلامیه